جامعه فردا
روزنامه صبح ایران
یکشنبه ۱۰ دی ۱۳۹۶
سال اول، شماره ۵۰
Culture@Jameefarda.com

فرهنگ فردا
JAME-E-FARDA NEWSPAPER

طرح

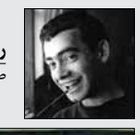

رولاند توپور
طراح

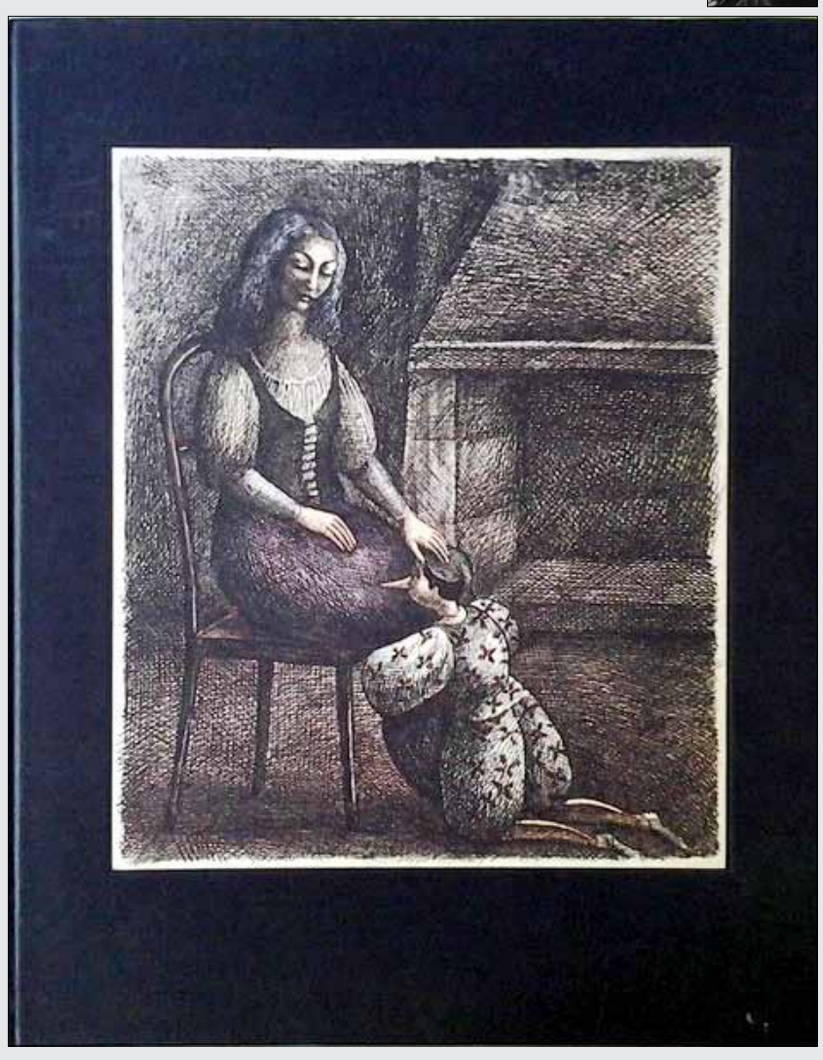

یادبود

تنها صداست که می‌ماند

برای دومین سالمرگ «محمدعلی اینانلو» و شکاری که نکرده بود

جواد حیدریان
روزنامه‌نگار

«محمدعلی اینانلو» را اولین‌بار در شبکه دو سیما، وقتی داشت آخرین صحنه شکاری که نکرده بود را در خاطره‌ای یادآوری می‌کرد، به یاد می‌آورم. شاید بیش از ۱۵ سال از آن زمان می‌گذرد. با آن هیبت و صدای دل‌انگیز، گشت‌وگذاری در طبیعت را از دریچه دوربین اسلحه شکاری‌اش، برای مخاطبان تلویزیون تعریف می‌کرد. می‌گفت که مثل تمام ایلیاتی‌هایی که با تفنگ و کوه عجین هستند، مرد شکار بوده است اما... .

«حیوان را در چشم‌انداز عدسی دوربین به نظاره نشسته بود. ضربدر اسلحه بر پیشانی شکار نشانه رفته بود. باد ملایمی می‌وزید و علف‌های دوردست را این‌سو به آن سو می‌برد. نسیم دشت را نوازش می‌کرد. عطر گل‌های وحشی در مشام می‌پیچید. علف‌ها تکان می‌خوردند و وضوح تصویر در چشم دوربین کم و زیاد می‌شد. صدای پرنده‌ها سکوت تپه‌ها را می‌شکست و شکار از تپه‌ها بالا می‌آمد. دوربین اسلحه روی پیشانی شکار نشانه رفته بود. شکار از علف‌های بلند که با باد تکان می‌خوردند، گذر کرد. دنبالش بزغاله‌ای چند ماهه بالا آمد. بزغاله لابه‌لای علف‌ها که با باد سر مزاح گشوده بودند، گم و پیدا بود. دوربین اسلحه تنها تماشایش می‌کرد.... آن روز گلوله‌ای هرگز از دهان آتشین آن اسلحه شلیک نشد.»

آن روز اینانلو برای مخاطبان تلویزیون گفت که اسلحه را برای همیشه کنار گذاشت. اشک در چشمان درشتش که به برکه‌ای می‌مانست، جوشان شد. چند پرنده را می‌شد دید که از مژه‌هایش پر می‌گشودند. چون نمی‌توانست از طبیعت، از دنیایی که در آن زیسته بود و آموخته بود و به آن تعلق داشت، دور بماند. این بار سعی کرد دوربین دیگری را جایگزین مگسک اسلحه شکاری کند.

محمدعلی اینانلو مجری، بازیگر و فعال محیط‌زیست دو سالی است که دیگر در میان ما نیست. از او اما صدا و سیمای ویژه‌اش همیشه در نظر است. صدای پرهیبت، غرا و دلفریب در کنار ترکیب شمایل صورت و استخوانبندی قوی و جذابش، از او خاطره خوبی در ذهن مخاطبان رادیو و تلویزیون ساخته است.

من هرگز اینانلو را از نزدیک ندیدم. یکبار به دعوت دوست مشترکی قرار شد به مزرعه وی برویم. قرار لغو شد و من هیچ وقت اینانلو را برخلاف بسیاری از خبرنگاران و فعالان محیط‌زیست از نزدیک ندیدم اما من و او در یک بزنگاه غریب تاریخی به‌هم گره خوردیم، بی‌آنکه نگاهی و کلامی و تماسی بین ما رد و بدل شود. دی ماه سال ۹۲ یکی از اعضای «جمعیت دیده‌بان طبیعت شاهرود» طبق روال معمول همیشه که خبرها و رویدادهای محیط‌زیستی را با خبرنگاران مورد اعتماد رد و بدل می‌کردند، با من تماس گرفتند و خبر پیچیده و عجیب و غریب شکار یک قوچ وحشی توسط محمدعلی اینانلو را گزارش داد. خبر حقیقتا تلخ و غم‌انگیز بود. من او را با آن صدای جادویی، حامی طبیعت ایران می‌دانستم و به او علاقه‌مند بودم. برای تایید خبر با ۱۱ نفر در شاهرود و استان سمنان حرف زدم. حتی با محیط‌بانی که مدعی بودند سر صحنه، خودروی مستندسازی تلویزیون -حامل قوچ وحشی- را متوقف کرده بود. مدیران محیط‌زیست سکوت کرده بودند. موسسه محیط‌زیستی دیده‌بان محیط‌زیست شاهرود و کارشناسان محلی و محیط‌بانان آقای اینانلو را به شکار در منطقه حفاظت شده متهم کردند! همه یکصدا علیه او فریاد می‌زدند. گریزی نبود. خبر از چند منبع تایید شده بود و پایگاه خبری جمعیت محیط‌زیست شاهرود، خیلی‌ها را علیه همشهری خودش مطلع کرده بود. خبر باید منتشر می‌شد ولی من خبر را در رسانه‌های رسمی منتشر نکردم. آن خبر تلخ را در فیس‌بوک گذاشتم. دوستی که چند سال قبل می‌خواست مرا با خودش به ویلای شخصی آقای اینانلو مهمانی ببرد، برایم پیام فرستاد؛ «اینانلو سال‌هاست شکار بزرگ جثه را کنار گذاشته است اما ممکن است پرنده شکار کند!» اما دکمه انتشار خبر زده شده بود و خبر بعد از موسسه محیط‌زیستی در شاهرود به نقل از من دست به دست می‌شد و هزاران هزار بار بازنشر شد ولی حتی یک تماس و گلایه از آقای اینانلو نسبت به من صورت نگرفت.

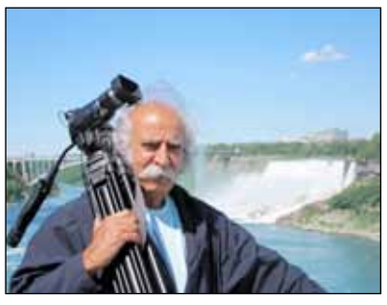

بعدها گلایه‌هایش را در رسانه‌ها خواندم که از خود دفاع کرده بود. بی‌شک اینانلو رسانه را می‌شناخت و می‌دانست وقتی منابع وسیعی در شاهرود علیه او اقدام به خبرسازی یا خبررسانی کرده‌اند، دیگر نباید از منِ خبرنگار گلایه کند. بی‌شک او انسانی بزرگ و قابلِ احترام بود. حالا دو سال بعد از مرگ مرد طبیعت ایران، «جمعیت دیده‌بان طبیعت شاهرود» از او عذرخواهی کرده و در بیانیه‌ای گفته اینانلو در شکار دست نداشته است و ... .

من هم ضمن عذرخواهی، برای شادی روح او، در میان این کلمات برایش فاتحه‌ای می‌خوانم. روحش شاد.

به قول مردم گفتنی/۴۹

حکایتِ یک آدم - مجسمه

جواد مجابی
نویسنده و شاعر

● بی‌ادبی آشکار مجسمه نه‌تنها باعث بی‌اعتباری او نشد بلکه رسانه‌های حقیقی و مجازی به ستایش «موجود هنری» پرداختند که توانسته بود با شهامتی بی‌مانند به آن همه آدم برگزیده - که لیچارگوترین گزینه‌های عصر خود بودند- چنین لیچاری بار کند و آنها نتوانسته بودند جیک بزنند. یک رکورد جدید بی‌حیایی مدرن.

● اینکه آدمی مشنگ سرپرست خانوده‌ای متوسط بوده و بعد از غیبتی کوتاه به این صورت عجیب ظاهر شده، برای فضول‌ها و مقامات سری قانع‌کننده نبود. چه اتفاقی افتاده بود که «آدم - مجسمه» می‌توانست زندگی نادرش را ادامه دهد. از سویی به خورد و خوراک و پوشاک و دفع و رفع احتیاج نداشت مثل یک تندیس هنری طبیعت‌گرا می‌ماند، از سوی دیگر با نشاط پر از خیالات دور و دراز بود مانند یک انسان کامل، بدون محدودیت‌های جسمانی آدمیان.

● به‌شب یا روز نمی‌خوابید و جز خیال‌بافی کاری نداشت. فرصت‌های دراز سبب شد که در حد یک قصه‌پرداز زبردست ماجرایی در مورد خود ابداع کند، که در درجه اول خودش از ساختن آن روده‌بر شده بود. او که نمی‌دانست از کجا دوباره به این جهان پرتاب شده است خاطره‌ای مبهم از ماجرای دونیمه شدن خود را توسط اسکندر مقدونی به یاد می‌آورد که توسط پزشکان اردوی دارا، جراحی و ته‌دوزی شده بود و از همان عهد زنده مانده بود.

● وی شباهت ظاهری خود را با شوهر کدبانویی که او را فروخته بود کاملا تصادفی می‌دانست. نمی‌دانست به چه سبب پس از چند قرن سرگشتگی، در طاقچه خانه آن خانم ظاهر شده است. در این هبوط نافرجام، آن بانو به علت شباهت مرد با شوهر مفقودش، از وی تقاضاهای برنیاوردنی داشته که خوشبختانه به خیر گذشته است.

● مجموعه‌دار با برگزاری چند نمایش فوق‌العاده برای فرو نشاندن عطش طبقات ممتاز، پول خود را درآورد. بعد از مدتی وقایع جذاب دیگری این موجود را از صفحه اول خبرگزاری‌ها و متون فضای مجازی به حاشیه راند.

● وقایع چندی برایش رخ داد که خود از این حوادث غیرمترقبه لذت می‌برد. اولین حادثه دزدیده شدنش توسط دزدان برای تکمیل کلکسیون رقیب بود. صاحب قبلی از ماجرا بو برد. ماموری برای بازگرداندن او به محل فرستاد. موقعی با حکم جلب به محل اختفا رسیدند که وی به یک سیرک محلی در کانتون فروخته شده بود.

● سیرک به سیرک شد و دست به دست تمامی آسیا و اروپا را گشت. در تمامی شهرهایی که آرزوی دیدنش را داشتند به تماشا درآمد. مردم از دیدن آدمک نامیرا که نمی‌خوابید و نمی‌خورد و نمی‌آشامید اما چند برابر آدم عادی وراجی می‌کرد و چرت و چولا می‌بافت، به هیجانی دچار می‌شدند که بیش از چند ساعت دوام نمی‌آورد.

● یک بار او را برای آزمایش‌های علمی از سیرک آمریکایی قرض گرفتند، چیز عجیبی در «دی.ان.ای» او مشاهده نشده، فقط دانشمندان با دیدن آزمایش‌ها به این نتیجه رسیدند که او به شدت به عالم رویا وابسته است اما به‌رغم این اشتیاق ذاتی، لحظه‌ای نمی‌خوابد. ضمنا ادعای او در زمینه عمر دراز و شقه شدنش توسط اسکندر تایید نشد اگر چه به هیچ وجه معلوم نگردید با چه دستگاهی اینطور تمیز و علمی او را نصف کرده‌اند.

● پس از پنج سال دربه‌دری صاحب اصلی - مجموعه‌دار پیشین- وی را در موزه مردم‌شناسی ایران یافت. مدیر موزه با استناد به حرف او که توسط پزشکان دارا جراحی شده و از مرگ نجات یافته است قرار بود وی را به مرکز افتخارات سابق جراحی ایران منتقل کند.

مجسمه‌نگاری

روایتی از مجسمه «مستوره اردلان» در سنندج

تاریخ‌نگار و شاعری کُرد از جنس زن

علی رنگچیان
طراح و مجری
«تجربه گردشگری شهری»

مستوره اردلان، تاریخ‌نگارِ کردزبانِ ایرانی و از شاهزادگانِ خاندان اَردلان، در سال ۱۱۸۴ هجری شمسی (۱۸۰۵ میلادی) در شهر سنندج، مرکز حکومت اردلان‌ها چشم به جهان گشود و در سال ۱۲۲۷ هجری شمسی (۱۸۴۸ میلادی) در سنین جوانی و پس از خلق آثاری ارزشمند چشم از جهان فروبست. ماه شرف خانم قادری «مستوره اردلان» شاعره، نویسنده و اولین زن تاریخ‌نویس جهان است. مستوره زنی هنرمند و شاعره‌ای با احساس و تاریخ‌نویسی بااستعداد و متعهد بوده و لقب اولین مورخ جهان مختص به وی است. او، زبان‌های کردی، فارسی و عربی را نزد پدرش ابوالحسن بیگ قادری آموخت. همسرش خسروخان اردلان حاکم امارت سنندج بود و با مرگ وی امارت اردلان دچار دخالت‌های قاجار شد و پسرش رضا قلی‌خان، جانشین خسروخان اردلان توسط قاجارها به زندان افتاد. خسروخان در حمایت از مستوره در جهت سرودن شعر بسیار کوشیده است. مستوره اردلان برای مرگ شوهرش که به‌علت بیماری در جوانی فوت کرد، اشعار زیبایی سروده است.

مستوره اردلان چندین کتاب شعر نوشت. تاریخ اردلان او به‌عنوان یکی از متون شیوای فارسی شناخته شده‌است. اشعار پراکنده‌ای نیز به گویش گورانی زبان کردی از او به جا مانده‌است. دیوان اشعار او که به فارسی سروده شده، حدود دو هزار بیت است و سه بار چاپ شده است. کتاب تاریخ اردلان معروفیت و ارزش علمی و اجتماعی مستوره را دوچندان کرده، زیرا تا اواخر قرن نوزدهم میلادی در تمام خاورمیانه در عرصه تاریخ‌نویسی خصوصا کردشناسی در میان زنان جز مستوره کسی به این کار نپرداخته است. رساله کوچک عقاید مستوره که باورهای او در مذهب اهل سنت شافعی است بر ارزش شخصی و عقاید دینی وی می‌افزاید و به جرأت می‌توان گفت در میان زنان تا این زمان کسی به چنین تألیفی نپرداخته است. کنگره بزرگداشت مستوره اردلان در زمستان ۱۳۸۵ در اربیل عراق برگزار شد. تندیس این شاعره در خیابان مردوخ شمالی، بلوار خندق، ابتدای بلواری که به‌عمارت خسروآباد محل زندگی مستوره منتهی می‌شود، نصب شده است. طول این مجسمه حدود چهار متر و جنس آن از بتن است و یک سال طول کشید تا مراحل طراحی، قالب‌گیری و ساخت آن به پایان برسد. پیکره این بانوی فقید در سال ۱۳۸۱ توسط هادی ضیاءالدینی هنرمند نامی و مشهور شهر سنندج و یکی از پیکره‌تراشان نامی ایران تراشیده شد که متاسفانه به‌دلیل عدم هماهنگی‌های لازم از پرده‌برداری آن جلوگیری شد. بالاخره این پیکره در آذرماه سال ۱۳۹۰ طی مراسمی با حضور استاندار کردستان، فرماندار، شهردار، اعضای شورای اسلامی شهر و مردم فرهنگ‌دوست سنندج پس از ۹ سال انتظار پرده‌برداری شد. ضیاءالدینی هنرمند سنندجی متولد ۱۳۳۵ در شهر سنندج، مجسمه و پیکره‌های بزرگی را از نام‌آوران و مفاخران حوزه فرهنگ، ادب، هنر، علم و ورزش کردستانی تراشیده است. پیکره تمام‌قد مستوره اردلان از آثار ماندگار اوست.

دکه

هجوم در «فیلم نگار»

تازه‌ترین شماره جدید ماهنامه تخصصی فیلمنامه‌نویسی «فیلم نگار» زیر نظر بنیاد سینمایی فارابی منتشر شد. تحلیل فیلمنامه «هجوم» از منظر ساختار غیرخطی و پیش‌فرض‌ها، روند ارائه اطلاعات در فیلمنامه «انزوا»، فیلمنامه/فیلم‌نوشت «قاتل اهلی» از نگاهی دیگر، جایگاه شخصیت اصلی در فیلمنامه «آذر»، بررسی تم عشق در فیلمنامه «وقتی برگشتم»، جراحت پیش‌داستان به‌مثابه بستر رویداد دراماتیک در فیلمنامه «برگ جان»، مکاشفه نفس نیاز و خواسته در فیلمنامه «آزاد به قید شرط» و گفت‌وگوهایی با نسیم احمدپور و شهرام مکری فیلمنامه‌نویسان «هجوم» و مرتضی علی عباس‌میرزایی نویسنده و کارگردان «انزوا» به چاپ رسیده است. در بخش پرونده یک موضوع «هم‌ذات‌پنداری» آمده و در ادامه، فیلمنامه کامل «اقتباس» به نویسندگی مشترک چارلی کافمن و دونالد کافمن (براساس کتاب «دزد ارکیده» نوشته سوزان اورلین) و کارگردانی اسپایک جونز همراه یادداشت احمد فاضلی شوشی مترجم فیلمنامه، شخصیت و روایت در فیلمنامه «اقتباس» و تحلیل چگونگی «مواجهه انسان با خود» در فیلمنامه‌های چارلی کافمن آمده است. شماره ۱۸۱ مجله فیلم نگار به قیمت ۵ هزار تومان نشر یافته است.

کتابخانه

راپسودی فرانسوی در ایران

به زنی که ۳۰ سال پیش دوست داشته‌اید و اکنون در یک ایستگاه قطار با او برخورد کرده‌اید، چه می‌توان گفت؟ زنی که می‌دانید فقط چند دقیقه در مصاحبتش خواهید بود و پس از آن دیگر هیچ‌وقت او را نمی‌بینید. آنتوان لورن، نویسنده معاصر و نامدار فرانسوی در ایران چهره‌ای آشناست و پیش از این دو کتاب از او به فارسی منتشر شده بود. به تازگی مشهورترین رمان این نویسنده «راپسودی فرانسوی» با ترجمه مهسا ابهری از سوی انتشارات فرهنگ آرش روانه بازار کتاب شده است. این کتاب در فرانسه موجب شهرت نویسنده‌اش شد و تا امروز به ۲۰ زبان ترجمه شده است. آنتوان لورن در رمان‌هایش از اسطوره‌های فرانسوی، مضمون‌هایی ناب خلق می‌کند که بی‌گمان در ادبیات معاصر فرانسه، نظیر آن کمتر دیده شده است. او در این رمان همزمان به موسیقی، هنر و سیاست پرداخته و روایتی نفس‌گیر خلق کرده است.

نگاهی به بناهای جدید وزارتخانه‌ها

ساختمان‌ها فقط ساختمان نیستند

تورج صابری‌وند
دیزاینر

عکس‌هایی از خانم اشتون در ساختمان وزارت خارجه هست که با آقای ظریف در حال تماشای معماری ساختمان وزارت هستند. اگرچه پز دادن درباره چنین معماری‌ای نصیب ما و آقای ظریف شده اما ساختمان وزارت خارجه را معمار متولد ترکیه گابریل گورکیان معماری کرده، او ارمنی بود و خانواده‌اش در کشتار ارامنه به ایران آمده بودند. ساختمان وزارت صنایع و کاخ دادگستری را هم او معماری کرده. این تنها ساختمان وزارت ایران نیست که ارزش معمارانه دارد. ساختمان وزارت کشور هم معمار و معماری مهمی دارد. عبدالعزیز فرمانفرماییان آن را ساخته؛ کسی که ساختمان وزارت کشاورزی و وزارت نفت را هم معماری کرده بود. زمانی که ساختمان وزارت نفت را می‌خواستند بسازد حاشیه‌های فراوانی داشته و از بلندترین سازه‌های آن زمان تهران بوده. فرودگاه مهرآباد، استادیوم ورزشی آزادی، مسجد دانشگاه تهران و بسیاری از معماری‌های مهم دهه‌های پیش را هم. نادر اردلان و هوشنگ جاهد هم کسانی بودند که ساختمان وزارت آموزش و پرورش را برای شرکت بهشهر ساخته بودند که بعدا وزارت آموزش و پرورش شد. اما ساختمان‌های جدیدی که در سال‌های پیش ساخته شده‌اند هیچ اطلاعاتی از معمار و معماری‌شان در دست نیست. به نظر هم نمی‌رسد این ساختمان‌ها معماری شده باشند، آن‌ها فقط ساخته شده‌اند. ساختمان‌های عبوس، با کامپوزیت آلومینیومی احتمالا چینی یا کره‌ای در ترکیب با شیشه‌های رنگی و اسم وزارتخانه با نستعلیقی دم‌دستی. بی‌آنکه واجد ارزش‌های معمارانه و زیباشناختی باشند. اینها ویژگی ساختمان‌های جدید وزارت‌های راه و شهرسازی، بهداشت و درمان، علوم و فناوری و وزارت نیرو است. فرقی هم برای‌شان نداشته که ساختمان، ساختمان وزارت نیرو است یا ساختمان وزارت بهداشت و درمان. معماری‌های سهل‌انگارانه‌ای که نه به هویت ایرانی و اسلامی ارجاعی دارند و نه شخصیت منحصر به فردی دارند. اگرچه به‌نظر می‌رسد و برای بسیاری مطلوب است که معماری‌های ایران رنگ و بوی ایرانی اسلامی داشته باشند و البته منابع الهام بسیاری هم داریم، اما می‌توان معماری‌ای ساخت که ارجاع مستقیمی به معماری ایرانی - اسلامی قدیم نداشته باشد ولی به تنهایی واجد ارزش‌های معمارانه باشد. یک معماری شاخص می‌تواند شبیه هیچ‌کدام از سبک‌های معماری قبل از خود نباشد، اما اثر معماری شاخصی باشد. ساختمان‌های جدید وزارتخانه‌های ایران هیچ‌کدام از اینها نیست.

گاهی این‌طور فهمیده می‌شود که کامپوزیت آلومینیومی، بدشکل و بی‌هویت است و به اشتباه انگاشته می‌شود که با این متریال نمی‌توان معماری شاخص ساخت. این طور نیست. حسین امانت کسی که در ۲۴ سالگی برج آزادی تهران را طراحی کرد، اخیرا برج بلندی را در سن‌دیگو آمریکا طراحی کرده با نمای شیشه‌ای و چیزی شبیه همین کامپوزیت آلومینیومی که ایده آن را از عالی‌قاپوی اصفهان گرفته. با آن ایده و با آن متریال سازه‌ای کاملا مدرن و امروزی ساخته. شبیه کاری که یوهان اوتو وقتی طاق پیروزی مدرن پاریس را طراحی کرد. یوهان اوتو از طاق پیروزی قدیم پاریس الهام گرفت اما بی‌آنکه شباهتی در متریال و در جزئیات داشته باشد طاق عظیم تو خالی و مدرنی را در پاریس ساخت که فخر معماری قرن بیستمی برای تاریخ فرانسه باشد. سازه‌ای که ساختمان وزارت راه و شهرسازی ما، شبیه ماکت خام‌دستانه‌ای از آن است. اگرچه بسیاری از ساختمان‌های این روزهای آلوده ایران، همین ویژگی‌ها را دارند و بی‌شخصیتی معماری‌شان، خود تبدیل به شخصیت مشترک همه این ساختمان‌ها شده، اما شایسته نبود درباره ساختمان‌های مهم مملکت چنین سهل‌انگاری‌ای می‌شد. ایراد در متریال نیست، ایراد در حذف معماری و دیزاین است. نه‌تنها معماری و دیزاین در هر دوره سیاسی، هویت تصویری آن دوره را می‌سازد که نامعماری و نادیزاین هم همین کار را می‌کند. عملکرد جریان‌های سیاسی از اصلاح‌طلب‌ها تا اصولگراها و دیگران، نشان می‌دهد عموما هیچ‌کدام حواس‌شان به این چیزها نیست.

دیزاین

روایت یک تصویر

خونین‌ترین روز انقلاب ۵۷ در مشهد

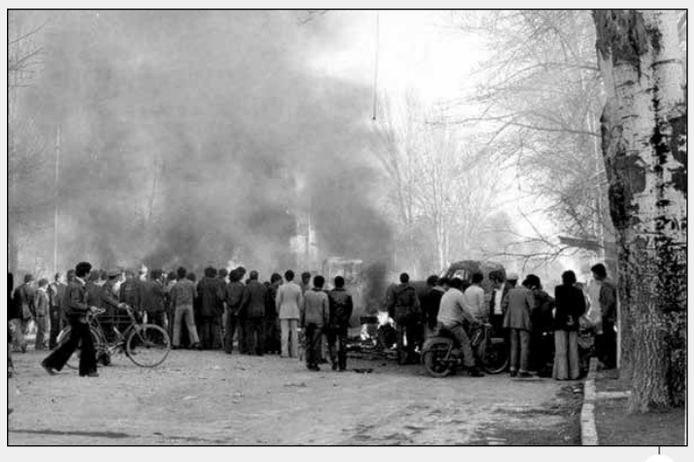

مردم در مبارزه‌ای انتقام‌جویانه علیه نظامیان

رضا سلیمان نوری
روزنامه نگار

انقلاب سال ۵۷ در هر شهری روزی خاص و برجسته دارد؛ ۱۰ دی را باید برجسته‌ترین روز مبارزاتی مردم مشهد در سال ۵۷ لقب داد. این روز از آن منظر دارای جایگاه ویژه‌ای در مبارزات مشهد است که وقایع رخداده در آن تکلیف مردم و حکومت را در این شهر به‌طور کامل مشخص کرد و می‌توان از این روز به‌عنوان آخرین قدرت‌نمایی رژیم پهلوی در مشهد نام برد. مشهد پس از ۲۹ آبان ۵۷ که ماموران رژیم در حرم مطهر رضوی به مخالفان حمله و تیراندازی کرده بودند، یک شهر بحران‌زده بود. این بحران با حمله چماق‌داران به بیمارستان امام رضا(ع) این شهر در روز ۲۳ آذر وارد مرحله تازه‌تری شد؛ مرحله‌ای که اوج آن روزهای ۹ و ۱۰ دی بود. در روز ۹ دی مردم به تصور پیوستن ارتش و استانداری به قیام، دقایقی شادی کردند اما به ناگاه ورق برگشت و ارتشیان به مردم هجوم بردند؛ هجومی که ده‌ها کشته و زخمی برجای گذاشت. همین امر هم باعث خشم مردم شد و آنان بسیاری از مراکز وابسته به دولت و البته بیگانگان در شهر را آتش زدند و چند مامور ساواک و ارتش را کشتند؛ جنازه همین ماموران بود که دستمایه کشتار بزرگ ۱۰ دی شد. صبح روز یکشنبه دهم دی ۱۳۵۷، سران نظامی رژیم حاضر در مشهد اجساد ساواکی‌ها و نظامیان کشته شده و در میدان شهدا بر دار شده توسط مردم را در صبحگاه ارتش به نمایش گذاشتند. بدین گونه ارتشیان تحریک شدند، آن گونه که پس از خروج از پادگان به سوی هر جنبنده‌ای شلیک می‌کردند. سربازان و درجه‌داران با دستور فرماندار نظامی، دیگر دنبال بهانه‌ای نمی‌گشتند. نیاز به صفوف فشرده راهپیمایان نداشتند؛ با اسکورتی منظم در شکل کارناوال مرگ حرکت کردند. پادگان را به قصد آدمکشی بی‌سابقه و راه‌اندازی جوی خون تاریخی خویش، ترک کردند. تانک‌ها در جلو قرار داشتند، نفربرها پشت سر و نعش کش‌ها به‌دنبال‌شان پیش می‌رفتند. به‌محض اینکه از پادگان خارج شدند، آتش گشودند، هر که را در خیابان و کوچه دیدند، از رگبار گلوله دژخیمان در امان نماند و به قتل رسید. درباره تعداد کشته‌شدگان این دو روز مشهد ارقام صحیحی وجود ندارد. روزنامه آفتاب شرق در یکی از شمارگان خود پس از توضیح حوادث نهم و دهم دی مشهد تعداد کشته‌شدگان را در ابتدای روز نهم دی در خیابان بهار و مقابل استانداری ۳۷ نفر و تعداد کشته‌شدگان را در بیت شیرازی ۲۴ نفر اعلام کرد. در نقل دیگری تنها در روز دهم دی ۳ هزار کشته و ۲ هزار زخمی و در نهم دی ۲۰۰ کشته و ۴۰۰ نفر زخمی شدند. براساس اسناد ساواک در درگیری‌های روز دهم دی ۱۷۰ نفر کشته و تعدادی زخمی شدند. به‌دنبال این حوادث سه روز در مشهد تعطیلی عمومی اعلام شد و چون این مسئله باعث کمبود نان و مایحتاج اولیه مردم شد بنابراین مبارزان شهرهای مجاور مشهد کامیون‌های حاوی نان و خواروبار به مشهد ارسال کرده و علما آن را میان مردم تقسیم کردند. شب یازدهم طی حمله به منزل شیرازی هم چند نفر کشته شدند بنابراین مردم در مبارزه‌ای انتقام‌جویانه علیه نظامیان سرهنگ کلالی، رئیس توپخانه، سرهنگ افشین، معاون ساواک مشهد و همچنین معاون کلانتری شماره چهار، دو پاسبان، سه مأمور آگاهی و دو سرباز را به قتل رساندند. بر اثر این فشارها سپهبد عزیزی، استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس رضوی از سمت خود استعفا کرده و به تهران عزیمت می‌کند.